

یادداشت

نگاهی به «کنابدار نهر ترابل سام» اثر درخشان کیم میشل ریچاردسون

زندگی کتابی



فاطمیا احمدی

روزنامه‌نگار

کیم میشل ریچاردسون نویسنده معاصر آمریکایی است که حالا با رمان «کنابدار نهر ترابل سام» شناخته می شود؛ رمانی که در سال ۲۰۱۹ منتشر شد و به فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز، لس آنجلس تایمز، یواس تودی راه یافت و یکی از کتاب‌هاب برتر سال به انتخاب گودریدز شد. این رمان با ترجمه پروانه عزیزی از سوی نشر دیداور منتشر شده‌است. کیم میشل ریچاردسون در دوران کودکی، در یتیم‌خانه‌ای روستایی در کنتاکی به نام سنت توماس - سنت ویسنت اقامت داشت. در سال ۲۰۰۴، او به همراه خواهرانش و ۴۰ شاکي دیگر که در این مؤسسه، تحت مدیریت فرقه خواهران خیریه و کلیسای کاتولیک رومی زندگی کرده بودند، علیه این سازمان شکایت کردند. آنها ادعا کردند که بین دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰، سال‌ها مورد آزار و سوءاستفاده سرپرستانشان قرار گرفته‌اند. ریچاردسون خاطرات خود از دوران حضور در این یتیم‌خانه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را در کتاب خاطراتش با عنوان «کودک شکست‌ناپذیر» روایت کرده‌ است. در مه ۲۰۲۴، دانشگاه ایسترن کنتاکی به پاس «خدمت برجسته به هنر و فرهنگ» مدرک افتخاری دکتری علوم انسانی را به او اعطا کرد. رمان «کنابدار نهر ترابل سام» تجربه‌ای شگفت‌انگیز و تأثیرگذار برای خوانندگان است؛ رمانی تاریخی که بر اساس واقعیات نوشته شده است. این داستان درباره مردمانی با پوست آبی در کوه‌های آپالачی و کنبادارانی است که کتاب‌ها را با سبب به روستاهای دورافتاده می‌رسانند.

داستان در سال ۱۹۳۶، در منطقه نهر ترابل سام، کنتاکی رخ می‌دهد. شخصیت اصلی، کوسی مری کارتر، یکی از معدود بایزماندگان «مردمان آبی» است. او معتقد است که آخرین فرد از این نژاد محسوب می‌شود. مردمان آبی به دلیل ظاهر متفاوتشان از سوی جامعه مورد نفرت و تبعیض قرار می‌گیرند؛ برخی آنها را «شیطان» می‌دانند و برخی دیگر «سپاه پوست». با این حال، کوسی مری با عشق و پشتکار، کتاب‌ها را به روستاهای دورافتاده می‌برد و سعی می‌کند عشق به مطالعه را در دل مردم زنده نگه دارد. او حتی به برخی از ساکنان محلی خواندن و نوشتن یاد می‌دهد.

مادر او درگذشته و پدرش نیز در معدن کار می‌کند؛ کاری بسیار خطرناک، به‌ویژه به دلیل فعالیت‌های اتحادیه‌ای‌اش. کوسی مری تنهاسست و اغلب غذای کافی برای خوردن ندارد. بااین حال، شغل او به عنوان یک کنابدار اسب‌سوار، مأموریتی است که با تمام وجود دوست دارد. یکی از زیبایی‌های این رمان، نمایش قدرت کتاب‌ها در تغییر زندگی انسان‌هاست. برای مردمانی که در انزوا و فقر شدید زندگی می‌کنند، کتاب‌ها پنجره‌ای به جهان هستند، هر کدام از خانواده‌هایی که کوسی مری به آنها سر می‌زند، آرزوهایی دارند؛ یکی می‌خواهد آتش نشان شود، دیگری به دنبال یادگیری آشپزی است، و یکی دیگری می‌خواهد فرزندش تحصیل کند. کوسی مری برای هرکدام، کتاب یا مجله‌ای انتخاب می‌کند که بتواند به تحقق آرزوهایشان کمک کند.

او همچنین در زمان‌های آزاد خود، دفترچه‌هایی در نکات پزشکی، دستورهای آشپزی و راهکارهای خانه‌داری تهیه می‌کند و بین مردم پخش می‌کند تا همسایه‌ها بتوانند از دانش یکدیگر بهره‌برند. این کار احساس همدستگی و اتحاد میان مردم را تقویت می‌کند. حتی زمانی که یکی از پدران روستایی از اینکه بچه‌هایش به جای کار، مشغول خواندن هستند خشمگین می‌شود، کوسی مری او را متقاعد می‌کند که کتاب‌های پیشاهنگی درباره شکار، ماهیگیری و گره‌زدن طناب را برای بچه‌هایش تهیه کند. یکی دیگر از موضوعات اصلی رمان، نژادپرستی و تبعیض است. ریچاردسون این مسأله را با مهارت بسیار به تصویر می‌کشد. کوسی مری و پدرش بارها با این پیرش مواجه می‌شوند که آیا رنگ آبی پوستشان یک بیماری است یا بخشی از هویتشان. اگر راهی برای تغییر آن وجود داشته باشد، آیا باید این کار را انجام دهند؟ آیا این تغییر، بر هویت آنها یا نحوه برخورد دیگران با آنها تأثیر می‌گذارد؟

در این کتاب، صحنه‌های تلخ و تکان‌دهنده‌ای از ظلم و نفرت نسبت به کسانی که متفاوت هستند به تصویر کشیده می‌شود. «مردمان آبی» شاید خاص و کمیاب باشند، اما شیوه بدرفتاری مردم با آن‌ها، متأسفانه، در تاریخ بشر بسیار تکرار شده است. در پایان کتاب، ریچاردسون توضیح می‌دهد که برای نوشتن این داستان، با خانواده‌های کنتاکی مصاحبه کرده و همچنین با محققان پزشکی گفت‌وگو کرده است. او درباره برنامه‌ی کنابداران اسب‌سوار که بخشی از «نیو دیل» بود، تحقیقات گسترده‌ای انجام داده‌ است. این برنامه در دوران رکود اقتصادی طراحی شد تا هم برای زنان بی‌سرپرست فرصت شغلی ایجاد کند و هم به کاهش فقر فرهنگی در مناطق دورافتاده کمک کند. او همچنین توضیح می‌دهد که برای حفظ روایت داستانی، برخی تغییرات در خط زمانی اتفاقات ایجاد کرده است؛ زیرا پژوهش‌های پزشکی که در کتاب به آنها اشاره می‌شود، درواقع چندین سال بعد انجام شده‌اند. این کتاب، روایتی صمیمی، تأثیرگذار و درعین حال، بدون اغراق و احساسات‌گرایی افراطی است. نویسنده با مهارت، فقر، گرسنگی و تبعیض را در کنار مهربانی و همبستگی مردم در شرایط سخت به تصویر کشیده است. «کنابدار نهر ترابل سام» یک رمان تاریخی ارزشمند است که نشان می‌دهد چگونه مطالعه و کتاب‌ها می‌توانند زندگی انسان‌ها را تغییر دهند.

یکشنبه

۱۸ • ۰۳ • ۱۴۰۴
۱۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۶ ه‍.ز ژوئن ۲۰۲۵

سال هشم

شماره ۲۱۲۶

◀ در ابتدا، کمی درباره فعالیت‌های یک‌سال اخیر خود در حوزه ترجمه توضیح دهید.

در یک سال اخیر، فعالیت‌های من عمدتاً در دو محور اصلی متمرکز بوده است: ترجمه ادبیات معاصر فرانسه و همچنین گردآوری و معرفی شعر فرانسه‌زبان. در حوزه ترجمه، رمان «شب پدران» نوشته نویسنده معاصر و شناخته‌شده فرانسوی گائیل ژوس را به فارسی برگردانده‌ام. این اثر با نثری ظریف و روان، به شکلی انسانی و تأثیرگذار به موضوع حافظه، هویت و مناسبات خانوادگی می‌پردازد و از جمله نمونه‌های موفق رمان نویسی معاصر در فرانسه به شمار می‌آید که ترجمه‌اش را فرصتی برای گفت‌وگوی فرهنگی میان دو زبان و جهان متفاوت می‌دانم. در کنار آن، پروژه‌ای ادبی با عنوان «سه فرهنگ، یک زبان» را به سرانجام رساندم که به شکل یک آنتولوژی شعر معاصر فرانسه‌زبان تنظیم شده است. این مجموعه شامل گزیده‌ای از آثار شاعران سه کشور فرانسه، بلژیک و سوئیس است و با هدف نشان دادن تنوع بیان و اندیشه در زبان مشترک اما با ریشه‌های فرهنگی متفاوت گردآوری شده. این آنتولوژی اخیراً توسط انتشارات ناهفته منتشر شده و به گمان من، می‌تواند نگاهی تازه و مقایسه‌ای از چندصدایی بودن زبان فرانسه در حوزه شعر معاصر ارائه دهد. این فعالیت‌ها در ادامه مسیر ترجمه و پژوهش من هستند که همواره میان زبان، فرهنگ و ادبیات در رفت‌وآمد بوده‌اند؛ تلاشی برای برقراری پلی زنده میان زبان فارسی و زبان فرانسه، از خلال متن‌هایی که صدای امروز انسان معاصر را بازتاب می‌دهند.

◀ فعالیت‌های شما در ترجمه ادبیات فرانسه و اخیراً سوئیس و بلژیک نمود بیشتر و عینی‌تری در این سال‌های اخیر داشته است. چرا؟

این گسترش طبیعی و تاحدی هدفمند بوده است. من از ابتدا نگاهم به ادبیات فرانسه‌زبان، فراتر از مرزهای ملی فرانسه بوده، اما در سال‌های اخیر این نگاه، نمود عینی‌تر و ساختارمندتری پیدا کرده است. دلایل آن چندگانه است. نخست، احساس نیاز به تنوع در صداها و روایات‌ها. ادبیات فرانسه‌زبان در بلژیک و سوئیس، با آنکه به همان زبان مشترک می‌نویسد، از حیث لحن، دغدغه‌ها و رویکردها، تفاوت‌های قابل توجهی با ادبیات مرکزی‌ای پارسی دارد. این تنوع برای من، به عنوان مترجم و گردآورنده، جذاب است و فکر می‌کنم برای خواننده فارسی‌زبان هم درجه‌ای نو به جهان فرانکوفون (کشورهایی که زبان اصلی‌شان فرانسه است) باز می‌کند. از سوی دیگر، امکان همکاری‌های فرهنگی جدید، حضور در نشست‌ها و جشنواره‌های بین‌المللی، و مهم‌تر از آن، استقبال ناشران ایرانی از متونی کمتر دیده شده، انگیزه بیشتری برای تمرکز بر این بخش از ادبیات فرانسه‌زبان ایجاد کرده‌ است. آنتولوژی «سه فرهنگ، یک زبان» که اخیراً منتشر شد، دقیقاً در این راستا شکل گرفت؛ تلاشی برای به رسمیت شناختن چندگانگی در دل یک زبان واحد. در نهایت، این جهت‌گیری پاسخی است به تغییری در نگاه جهانی به ادبیات اقلیت‌ها. مرزهای زبانی درون زبان، و نیاز به بازتعریف «مرکز» و «پیرامون» در ادبیات، برای من، ترجمه آن‌ها فقط انتقال زبان نیست، بلکه بازآفرینی یک بافت فرهنگی است، و طبیعتاً هر جا که این بافت غنی‌تر و چالش‌برانگیزتر باشد، انگیزه من هم برای ورود به آن بیشتر می‌شود.

◀ مروری بر ترجمه‌های شما نشان دهنده این است که شما سراغ مولفانی در هر دو حوزه شعر و داستان فرانسه رفته‌اید که کمتر شناخته شده‌اند. دلیل آن چیست؟

بله، این انتخاب آگاهانه بوده و بخشی از سیاست فکری و فرهنگی من در حوزه ترجمه را تشکیل می‌دهد. من همیشه به ترجمه نه صرفاً به عنوان «انتقال زبان» بلکه به عنوان یک کنش فرهنگی نگاه کرده‌ام. در این معنا، ترجمه می‌تواند به کشف مسألهایی منتهی‌شود که در نظام نشر رسمی باغفتمان مسلط، کمتر شنیده شده‌اند و این دقیقاً همان جایی‌ست که به نظر من، مترجم می‌تواند نقشی خلاقانه و ماندگار ایفا کند. مولفانی که سراغ‌شان می‌روم – چه در شعر و چه در داستان – اغلب از دل اقلیت‌های زبانی، فرهنگی یا جغرافیایی فرانسه‌زبان می‌آیند. این نویسندگان با هنوز در حال شکل دادن به جهان ادبی خود هستند، یا از منظرهای متفاوتی می‌نویسند که در ادبیات غالب چندان مجال دیده شدن ندارند. برای من، ترجمه آن‌ها نه فقط یک انتخاب ادبی، بلکه یک موضع‌گیری فکری است؛ دفاع از چندصدایی، حاشیه‌زدایی از ادبیات، و خلق امکان‌های تازه در زبان فارسی برای دریافت جهان‌های کمتر روایت‌شده. هم‌زمان، این انتخاب به مخاطب فارسی‌زبان نیز امکان می‌دهد با ادبیات فرانسه‌زبان نه فقط از خلال نام‌های بزرگ و تثبیت‌شده، بلکه از مسیرهای کمتر رفته، مواجه شود؛ مسیرهایی که چه‌بسا به تجربه زیسته ما نزدیک‌ترند، بی‌واسطه‌تر سخن می‌گویند، و در لایه‌هایی عمیق‌تر از زیست معاصر رسوخ می‌کنند.

◀ ادبیات فرانسه از دیرباز محمل بالندگی و مرکز توجه همه دنیاست. چه عواملی را در این پرتنگی به نسبت سایر کشورها می‌دانید و چرا؟

ادبیات فرانسه بدون تردید یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های ادبی در تاریخ مدرن غرب بوده، و این پرتنگی نه تصادفی‌ست و نه صرفاً حاصل موقعیت جغرافیایی یا زبانی، عوامل متعددی در شکل‌گیری این جایگاه نقش داشته‌اند که به نظر من می‌توان آنها را در سه دسته کلی خلاصه کرد» نخست، پیوستگی تاریخی و نهادهای شدگی فرهنگ نوشتار در فرانسه است. از قرون وسطی تا امروز، ادبیات در فرانسه نه فقط یک فعالیت هنری، بلکه نهادی فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی بوده است. نویسندگان در فرانسه همواره در کانون حیات فکری و مدنی قرار داشته‌اند؛ از ویکتور هوگو و ژول‌وگارفنه تا سارتر، دوبووار و بکت. این جایگاه اجتماعی نویسنده باعث شده تا ادبیات در این کشور همواره وزنی فراتر از حوزه زیبایی‌شناسی صرف داشته باشد. دوم، پشتیبانی نهادهای فرهنگی و نظام آموزش رسمی از ادبیات است. دولت فرانسه، برخلاف بسیاری از کشورها، از دیرباز در حفظ و گسترش زبان و فرهنگ ادبی خود سرمایه‌گذاری کرده است. چه از طریق جوایز ادبی، چه از مسیر حمایت از انتشارات و ترجمه، چه از راه آموزش گسترده ادبیات در مدارس. این امر باعث شده تا ادبیات نه تنها حفظ شود، بلکه دائماً به روز و درگیر با پرسش‌های زمانه باقی

armanmeli.ir

آرمان ملی

در گفت‌وگو با سعبده سادات سیدکابلی بررسی شد

نویسندگان فرانسوی در کانون جهان

◀ کاهش مخاطبان شعر در فرانسه



آرمان ملی – محمد صابری: فرانسه و فرانسوی نقش بسزایی در تاریخ معاصر ایران و آشنایی ایرانیان با دنیای مدرن دارد؛ آنقدر که حضور و کارکرد انبوه کلمات فرانسوی در کشورمان همچنان در مقابل کلمات انگلیسی محسوس است. این توجه، در خصوص ادبیات فرانسه نیز مصداق دارد؛ به‌طوری‌که مترجمان – و به تبع آنها مخاطبان – ایرانی همیشه نگاه ویژه‌ای به آثار داستانی و شعر فرانسه داشته‌اند. سعبده سیدکابلی از جمله مترجمانی‌ست که به صورت تخصصی بر ترجمه ادبی آثار فرانسوی تمرکز دارد و درباره اهمیت و تأثیرگذاری ادبیات این کشور بر جهان می‌گوید: «از قرون وسطی تا امروز، ادبیات در فرانسه نه فقط یک فعالیت هنری، بلکه نهادی فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی بوده است.» تمرکز او البته فقط روی کشور فرانسه نیست؛ بلکه زبان فرانسوی است؛ «برای من، ترجمه آن‌ها نه فقط یک انتخاب ادبی، بلکه یک موضع‌گیری فکری است؛ دفاع از چندصدایی، حاشیه‌زدایی از ادبیات، و خلق امکان‌های تازه در زبان فارسی برای دریافت جهان‌های کمتر روایت‌شده.» آنچه در ادامه می‌خوانید، حاصل گفت‌وگویی‌ست که به مناسبت انتشار آخرین ترجمه‌های سیدکابلی تهیه و تنظیم شده است.

بیش از آنکه به تیراز رسمی نگاه کنیم، به مکان‌های جدید حضور شعر چشم بدوزیم.

◀ داستانیفسی می‌گوید ترجمه آثار بالزاک بزرگ‌ترین مشوق من بود برای نوشتن و آن سوتر، تولستوی در وصیت‌نامه خود به فرزندانش می‌گوید: دروازه‌های ادب و هنر از زیر طاق پیروزوری پاریس می‌گذرد. چه پیام‌ترهایی در ادبیات فرانسه این دو غول ادبی را به چنین موضع‌گیری‌هایی رسانده است؟

تأثیر ادبیات فرانسه بر داستانیفسی‌کی و تولستوی رانی توان جدا از جایگاه تاریخی، فرهنگی و هنری فرانسه در اروپا و جهان در نظر گرفت. فرانسه از قرن هفدهم به بعد، به‌ویژه در عصر روشن‌گری و دوران ناپلئونی، مرکز فکری، فلسفی و هنری اروپا بود و زبان فرانسه زبان دیپلماسی و فرهنگ برتر شناخته می‌شد. چندپارامتر کلیدی که این دو نویسنده بزرگ روس را به چنین ارجاع و تمجیدهایی نسبت به ادبیات فرانسه واداشته، عبارتند از:۱- تمدن و روشن‌گری فرانسوی؛ فرانسه، مهد انقلاب فکری و روشنگری بود که ارزش‌های خرد، آزادی، انسان‌گرایی و نقد اجتماعی را در ادبیات و فلسفه ترویج کرد. این اندیشه‌ها به‌ویژه در آثار بالزاک متجلی است که جامعه‌شناسی عمیقی از ساختارهای اجتماعی و روان‌شناسی انسان عرضه می‌کند. داستانیفسی، که خود دغدغه‌های عمیق اخلاقی و اجتماعی داشت، با خواندن آثار بالزاک با این نقدهای اجتماعی آشنا شد و الهام گرفت. ۲- گسترندگی و تنوع ادبیات فرانسه؛ ادبیات فرانسه تنوع ژانری و موضوعی فراوانی دارد؛ از رمان‌های روان‌شناختی و اجتماعی بالزاک، تا نمایشنامه‌های کلاسیک مولیر و ویکتور هوگو، و بعدها آثار فلسفی – ادبی سارتر و کامو. این تنوع و پویایی ادبیات فرانسه باعث شده بود تا به مثابه یک «مرکز فرهنگی» در نظر گرفته شود که آثارش مسیر رشد فکری و هنری نویسندگان دیگر ملت‌ها را شکل می‌دهد. ۳- حضور بزرنگ فرانسه در عرصه هنر و سیاست اروپا: عبارت تولستوی درباره «دروازه‌های ادب و هنر که از زیر طاق پیروزوری پاریس می‌گذرد» اشاره‌ای است به اهمیت تاریخی پاریس به عنوان مرکز هنر و فرهنگ اروپا در قرن نوزدهم. جشن‌ها، نمایشگاه‌ها، سمینارها و فضای فرهنگی پاریس آن زمان، موجب جذب و تبادل هنری و فکری بزرگان جهان شد و بر همه تأثیر گذاشت. ۴- ترجمه‌های گسترده و دسترسی به آثار: ترجمه آثار بزرگ ادبیات فرانسه به زبان روسی از قرن نوزدهم به بعد، این امکان را برای نویسندگان روس فراهم کرد که از این گنجینه ادبی بهره‌مند شوند و به فراخور شرایط فرهنگی و اجتماعی خود، از آن الهام بگیرند و واکنش نشان دهند. ۵- فضای نقد و خودآگاهی ادبی: آثار بالزاک و نویسندگان هم‌دوره‌اش، نه تنها داستان‌های جذاب بودند، بلکه نقدی عمیق بر مناسبات طبقاتی، اخلاق و فردیت ارائه می‌دادند؛ موضوعاتی که داستانیفسی‌کی و تولستوی نیز در آثار خود به شکلی ژرف و متفاوت بررسی کردند. این اشتراک دغدغه‌ها موجب شد تا این دو نویسنده روسی، ادبیات فرانسه را به مثابه یک مسیر فکری و هنری موثر بشناسند.

ادبیات

◀ اگر ما هم بن عقیده باشیم؛ ادبیات فرانسه از نیمه دوم قرن نوزده به اوج رسید و در نیمه اول قرن بیستم شکوفایی تکرار ناپذیری را تجربه کرد. اما این مهم در نیمه دوم قرن بیستم، آنطور که گذشت و بود و هست ادامه پیدا نکرد. تحلیل شما چیست؟ کاملاً با این نگاه موافقم که ادبیات فرانسه در نیمه دوم قرن نوزده به اوج شکوفایی رسید و در نیمه اول قرن بیستم، با حضور چهره‌های برجسته‌ای چون پروست، سارتر، کامو، پنه‌لوئه و دیگران، دوره‌ای بی‌نظیر و تکرارناپذیر را پشت سر گذاشت، اما همان‌طور که اشاره کردید، نیمه دوم قرن بیستم، ادبیات فرانسه دیگر آن تأثیرگذاری و مرکزیت گذشته را نداشت. تحلیل این روند چندوجهی است:۱- تغییرات فرهنگی و اجتماعی گسترده: پس از جنگ جهانی دوم، اروپا با بحران‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روبه‌رو شد که ادبیات هم از آن بی‌نصیب نماند. ظهور رسانه‌های نوین مثل تلویزیون و سینما، بخش بزرگی از مخاطبان را از کتاب خوانی دور کرد و شکل‌های تازه‌ای از سرگرمی و روایت داستان به وجود آمد. ۲- رشد ادبیات جهانی و چندصدایی: نیمه دوم قرن بیستم شاهد بروز و رشد ادبیات قوی و تأثیرگذار از نقاط مختلف جهان بود؛ از ادبیات آمریکای لاتین (مارکز، بورخس) تا ادبیات آفریقا، آسیا و شرق اروپا. این روند باعث شد ادبیات فرانسه که پیش‌تر مرکز توجه جهانی بود، بخشی از یک فضای ادبی چندگانه و جهانی شود و دیگر منحصر به فرانسه یا اروپا نباشد. ۳- تغییر ذائقه مخاطبان و گرایش به ژانرهای جدید: در نیمه دوم قرن بیستم، ژانرهای ادبی مثل ظهور مثل ادبیات پست‌مدرن، ادبیات تجربی، ادبیات جنسیتی و غیره رشد کردند که در بسیاری موارد فراتر از چارچوب‌های سنتی ادبیات فرانسه بودند. همین موضوع موجب شد تا ادبیات کلاسیک و مدرن فرانسه کمتر در کانون توجه عامه قرار گیرد. ۴- تضعیف نهاد‌های سنتی فرهنگی: انتشارات، جوایز ادبی، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها به نسبت گذشته تغییر کردند و دیگر تأثیرگذاری مستقیم و مطلق بر جریان‌های ادبی نداشتند. همچنین، شکاف‌هایی درون خود جامعه ادبی فرانسه به وجود آمد که باعث پراکندگی و کاهش تمرکز قدرت ادبی شد. ۵- فرصت و چالش فضای دیجیتال: در پایان قرن بیستم و اوایل قرن بیستم و یکم، فضای دیجیتال شکل تازه‌ای به ادبیات داد؛ اما این تحول، بیشتر به نفع تولید انبوه و محتوای سریع و کوتاه بود تا آثار عمیق و پیچیده‌ای که پیش‌تر ادبیات فرانسه را تعریف می‌کردند.

◀ فرانسه (در همین بازه زمانی ۱۸۵۰–۱۹۵۰) در کنار ادبیات، در نقاشی، موسیقی، نمایشنامه‌نویسی، فلسفه، جامعه‌شناسی و حتی روانشناسی بسیار درخشید. چه پارامترهایی در این همه موفقیت چشمگیر و مثال‌زدنی نقش داشته است؟ چه آنکه خوب می‌دانیم در همین سال‌های شکوفایی، پاریس دو جنگ جهانی را نیز تجربه و از رابائیان درجه اول آن دو جنگ بوده است.

از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰، فرانسه به واسطه فرهنگ باز، نهاد‌های قوی آموزشی و هنری و تجمع هنرمندان و متفکران برجسته، در هنر و علوم انسانی به اوج شکوفایی رسید؛ حتی دو جنگ جهانی هم نتوانستند این روند را متوقف کنند، بلکه باعث تقویت روحیه خلاقیت و مقاومت فرهنگی شدند. از ۱۹۵۰ تا امروز، فرانسه همچنان در این حوزه‌ها فعال است، اما به دلیل جهانی شدن و ظهور مراکز فرهنگی جدید، رقابت شدیدی دارد. پارامترهای موفقیت همچنان شامل حمایت نهادی، تنوع فرهنگی، و فضای آزاد برای اندیشه و خلاقیت است که به حفظ جایگاه مهم فرانسه کمک می‌کند.

◀ سوال بعدی‌ام تا حدودی کلیشه‌ای و تکراری است. البته که فاصله ادبیات ایران در حوزه رمان نویسی با ادبیات غرب و خصوصاً فرانسه انکارناشدنی است. اما تحلیل شما و راهکارهای پیشنهادی‌تان برای کم کردن این فاصله چیست؟ فاصله رمان نویسی ایران با ادبیات فرانسه به چند عامل اصلی برمی‌گردد: اول، سابقه کوتاه‌تر و تاریخیچه جوان‌تر زمان در ایران نسبت به فرانسه؛ دوم، محدودت‌های سیاسی و اجتماعی که فضای خلاقانه را محدود کرده است، سوم، نبود ساختارهای آموزشی و حمایتی گسترده و حرفه‌ای برای نویسندگان؛ و چهارم، کمبود تعامل ادبی و ترجمه آثار که باعث کاهش تنوع و آشنایی با تکنیک‌های نوین شده است. راهکار اصلی هم تقویت آموزش تخصصی، ایجاد فضای آزاد برای بیان خلاقانه، حمایت بیشتر از نویسندگان و گسترش ارتباطات ادبی بین‌المللی است تا بتوانیم این فاصله را کاهش دهیم و ادبیات رمان نویسی ایران را به سطح بالاتری برسانیم.

◀ نقش سفارتخانه‌ها و سازوکارهای دیپلماتیک را در پیشبرد و نزدیکی فرهنگ‌های دو کشور چطور ارزیابی می‌کنید. نقش سفارتخانه‌ها در پیشبرد و نزدیکی فرهنگ‌های دو کشور بسیار حیاتی و تأثیرگذار است. سفارت‌ها علاوه بر وظایف سیاسی و دیپلماتیک، به عنوان پل‌های فرهنگی عمل می‌کنند و زمینه‌ساز تبادل هنری، ادبی، علمی و آموزشی می‌شوند. از طریق برگزاری نمایشگاه‌ها، جشنواره‌ها، کارگاه‌ها و برنامه‌های فرهنگی، سفارت‌ها به‌آشنایی بهتر دولت‌کمک کرده و پل اعتماد و تفاهم را می‌سازند. به‌طور خاص، در حوزه ادبیات و هنر، سفارت‌ها می‌توانند با حمایت از ترجمه آثار، معرفی نویسندگان و هنرمندان، و تسهیل ارتباط بین فعالان فرهنگی، تأثیر بسیار مثبتی در نزدیکی فرهنگی و گسترش فهم متقابل داشته باشند.

◀ اگر در این خصوص مطلب ناگفته‌ای باقی‌مانده، بفرمایید.

فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته‌ای که باید اشاره کنم این است که فرهنگ و ادبیات هر کشور، آینه‌ای از تاریخ، تجربه‌ها و هویت مردم آن است؛ برای درک بهتر و ارتباط عمیق‌تر میان فرهنگ‌ها، باید از پیش‌داوری‌ها و کلیشه‌ها فاصله بگیریم و با ذهنی باز و احترام متقابل به تفاوت‌ها نگاه کنیم. همچنین، توسعه فضای گفت‌وگو و تبادل فرهنگی، به‌ویژه از طریق ترجمه و معرفی آثار ادبی، می‌تواند در شکستن دیوارهای فرهنگی بسیار موثر باشد. در نهایت، معتقدم که آینده ارتباط فرهنگی میان کشورها نه فقط در دست نهاد‌های رسمی، بلکه بیش از همه در دستان نویسندگان، هنرمندان و فعالان فرهنگی است که با اشتیاق و خلاقیت خود، پلی میان فرهنگ‌ها می‌سازند.

